

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در جلسه گذشته خدمت رفقا عرض شد که مطلب مهم و اساسی که در کلام شیخ اشراق به چشم می خورد که با آن ذوق اشراقی ایشان هم می تواند وفق بدهد همان مطلبی است که خودشان مطرح کردند در اینکه وجود **بحقیقته و بساطته** تا آن جایی که اینت او عین ماهیت اوست منتها تشکل و تشخیص او به مراتب مختلفه در وجود است در آنجا وجود عارض بر ماهیت نمی شود و وجود در آنجا اصل است و دیگر در اینجا تفاوتی بین وجودی که قائم به ذات است و بین وجودی که قائم به ذات نیست بلکه قائم به غیر است مانند مراتب مختلفه عالم انوار که عبارت از عوالم نفوس و عوالم عقول است [نیست]. عرض شد که در اینجا شیخ اشراق قائل به همان اصالت و حقیقت و مجعولیت وجود هستند.

وقتی که صحبت به ماهیت می‌رسد ایشان جعل را به ماهیت نسبت می‌دهند که عالم ماده و صورت باشد و ماهیت را ماهیت مجعوله می‌دانند خب طبعاً اشکالی که بر این نظریه وارد می‌شود این است که اگر وجود دارای اصالت و حقیقت است دیگر چه تفاوتی در ظهور او و در کیفیت تشخیص او می‌کند؟ وقتی که وجود را ما قائم به شخص بدانیم و او را مشخص و معین بدانیم و تشخیص را در خارج به وجود منتسب کنیم دیگر دو وجود معنا ندارد و دو قسم از وجود دیگر تصور ندارد. بله، اشکال وجود قابل تصور است؛ اشکال به صورت ابداعی و به صورت غیر ابداعی به صورت تشخیص اِنّی یا به صورت تشخیص ماهوی. این اشکال قابل تصور هست و همین‌طور در خود کیفیت وجود خارجی به معنای وجود جوهری با وجود عرض که اینها انواع مختلفه وجود هستند و هرکدام از اینها آن حقیقت خودشان را به شکلی در خارج بروز و ظهور می‌دهند ولی نه اینکه وجودی که حالا وجود عرض است این وجود از حقیقت و طبیعت خودش بیرون آمده و

جنبه ماهیتی به خود گرفته است بلکه ماهیتِ عرض
است که در اینجا جنبه وجود به خود گرفته است.
دو مطلب هست یک وقتی می‌گوییم که وجود اصل
است به این معنا که موضوع برای اشیاء است، این
غلط است! یک وقتی می‌گوییم که وجود اصل است
به معنای اینکه قوام ماهیت به اوست، این مطلب
صحیح است! حالا آن ماهیت هرچه می‌خواهد
باشد؛ ماهیت جوهری باشد یا ماهیت عرضی باشد
دیگر در اینجا فرقی نیست همان‌طوری که قوام
موضوع به حقیقت وجود است، همین‌طور کیف و
کم و سایر اعراض قوامشان به حقیقت وجود است
منتها حصه آنها از وجود مانند حصه‌ای که جوهر از
وجود دارد نیست بلکه حصه کمتری است و این
مسئله اشکالی ندارد اما اینکه ما بیاییم و عالم وجود
را به دو قسم تقسیم کنیم که یک قسم عالم مجردات
باشد که آن ماهیت وجود عبارت از همان مرتبه
وجود است که مرتبه شدت و ضعف بدون تغییر در
صورت و بدون تغییر در ماده، آن مرتبه از وجود
موجب تشخیص است ولکن در عالم صورت و ماده

بیاییم آن وجود را وجود اعتباری بدانیم و اصالت را
بخواییم به ماهیت بدهیم و جعل به ماهیت تعلق
بگیرد این مطلب خالی از اشکالی نیست بلکه
می‌توان گفت که به واسطهٔ عدم ادراک صحیح از
مسئلهٔ مجرد و ماده است.

دخالت اساسی فهم ربط بین مجرد و ماده برای ادراک ربط حادث با قدیم

در بحث ربط بین حادث و قدیم این مسئله خیلی
مهم است و در آنجا این مطلب می‌آید. تا قضیهٔ ربط
بین مجرد و ماده برای انسان روشن نشود مسئلهٔ ربط
بین حادث و قدیم برای انسان روشن نخواهد شد
گرچه هزار کتاب فلسفی انسان بخواند و هزار سال
روی این مسئله فکر کند، هیچ فایده‌ای ندارد! ما عالم
وجود را عالم عرضی می‌دانیم؛ تمام کسانی که در
این مسئله گیر کرده‌اند و مانده‌اند مطلب به این نحو
و این اشکال برمی‌گردد که ما خود را در یک نقطه از
زمان تصور می‌کنیم بعد کم‌کم زمان را به عقب
برمی‌گردانیم تا به یک نقطه مبهمه می‌رسیم که در آن
نقطه مبهمه فرض را بر این می‌گذاریم که خطّ اتصال
عدم بین مجرد و ماده است و بین علت و معلول
است و همین‌طور به عقب برویم مانند علمای

فیزیک و علمُ الاشیاء امروزی نسبت به این مسئله معتقد هستند که مطلب را از این طرف مدام به عقب می‌برند تا به یک نقطه‌ای برسند که اسم آن نقطه را انفجار کلی و بیگ‌بنگ می‌گذارند و آن نقطه را مبدأ برای خلق عالم وجود می‌دانند در حالی که اگر قرار بر این مسئله باشد، باز در آن نقطه جای صحبت هست و همین‌طور مسئله به درازا کشیده خواهد شد، زیرا تا زمانی که ما وجود ماده را در این عالم اثبات کنیم قطعاً زمان را هم اثبات کرده‌ایم و تفاوتی نمی‌کند که آن ماده به چه شکلی باشد و در چه جرمی بخواهد قرار گرفته باشد آیا مادهٔ متشکله باشد یا اینکه مادهٔ منتشره باشد همین‌قدر که شما گفتید: ماده، در همان‌جا هم شما زمان را همراه با او آورده‌اید. مگر اینکه به نقطه‌ای برسید که دیگر ماده وجود نداشته باشد، ماده که نبود یعنی عدم. تازه صحبت در اینجاست که شما چگونه می‌خواهید از عدم پا به عرصهٔ وجود مادی بگذارید و این مرحله را به مرحلهٔ دیگر تبدیل کنید؟! آن نقطهٔ شروع ظهور یک امر مادی کجاست و او در چه زمانی است که این امر

مادی تحقق پیدا می کند و بالأخره با وجودِ تجردِ در
حقیقت وجود، این ماده در آن نقطه چگونه پیدا
می شود؟ حالا شما هرچه ماده را رقیق کنید و هرچه
ماده را لطیف کنید باز بالأخره اسم ماده وقتی که روی
آن شیء می آید و شیء متصف به ماده می شود،
اشکال وارد است! وجود که عبارت از یک حقیقت
مجرده و یک حقیقت بسیطه و یک حقیقت بدون
صورت و شکل است چگونه شکل و صورت پیدا
می کند و چگونه ماده که همان هیولای اولیّه است از
وجود، تحقق خارجی پیدا می کند و بعد به صور
مختلف درمی آید و مادة المواد به صورت های
مختلفه از اشیاء و اعیان خارجی تبدیل می شود؟! در
آن نقطه اول چه حادثه ای رخ می دهد که امر مجرد
به امر مادی تبدیل می شود؟! مگر می شود مجرد
[تبدیل به] ماده بشود؟! چیزی که مجرد است یعنی
صورت ندارد چگونه یک مرتبه صورت پیدا
می کند؟! چیزی که مجرد است و ثقل ندارد چگونه
ثقل پیدا می کند؟! الآن در شما عقل وجود دارد یا
وجود ندارد؟! البته که وجود دارد. حالا شما در عقل
خودت شک کردی چرا در عقل ما داری شک

می‌کنی!! البته وجود دارد حالا آن عقل چند کیلو یا چند گرم است؟! معنا ندارد این عقل در مقوله کم و وزن قرار بگیرد. شما محبت دارید یا ندارید؟ آن محبتی که در وجود شماست آیا به وزن می‌آید؟! در من الآن دو کیلو محبت هست و در شما یک کیلو و نیم هست! معنا ندارد! یا غضبی که انسان در خود احساس می‌کند آیا به وزن درمی‌آید؟! آن نفسی را احساس می‌کند که غضب، محبت، فکر و خیال همه مترتب بر آن نفس است و متدلی به نفس است. آیا تابه حال فکر کرده‌اید که آن نفس چند کیلو است یا چند گرم یا چند سیر است؟! معنا ندارد.

بله، دست و پا و سر و گردن دارای وزن است که اینها غیر از نفس است و جدای از نفس است و آن نفس که حقیقت آدمی است با آن تفاوت دارد. اینها از بین می‌روند و آن باقی می‌ماند. حالا این وجودی که این وجود به واسطه تجرد خودش حتی الطف از نفس و عقل است حتی در آن مرتبه حدی قرار نمی‌گیرد این وجود چگونه به صورت ماده درمی‌آید؟! این همان نقطه مبهمه‌ای است که برای ما

این نقطه مبهمه روشن نمی شود **إِلَّا بِالتَّأَمُّلِ عمیق و**
التدبرِ الدقیق که با مساعدت و با کمک ذوق شهودی
شاید بتوان کمکی به این مسئله بشود. افرادی که
خداوند توفیق کشف حقایق را به آنها داده است و
انفتاح این باب و مسئله را نصیب آنها کرده است
می توانند این مطلب را ادراک کنند و این مطلب را از
آن حقیقت شهودیه به قوای مفکره خودشان منتقل
کنند ولی برای سایر افراد ادراک این مسئله ممکن
نیست.

سختی ادراک مسئله ربط حادث به قدیم

یک وقتی مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - به
یک بنده خدایی برخورد کرده بودند و آن شخص
گفته بوده که ما سالها در خدمت شخصی بودیم که
حالا از دنیا رفته است - یکی از بزرگان مربوط به
فلسفه بود - و درس می خواندیم اما بعضی از مطالب
برای من روشن نشده است! گفتند: از جمله چه؟
گفت: همین مسئله ربط حادث و قدیم، ایشان
گفتند: برای استادت هم روشن نشده است. این
چیزی نیست فرض کنید که حالا شخص دارای کتب
هست و دارای خیلی مطالب و اینها بتواند بفهمد

ولکن اینها یک چیزهای دیگری می‌خواهد و یک مسائل دیگری در اینجا هست.

علی‌کلّ حال ما جز اینکه از نقطه نظر معرفت به یک نقطه‌ای برسیم که در آنجا عجز از معرفت برای ما باشد خب دیگر نهایت به اینجا است اما انکشاف به این مطلب یا تقریب به این مسئله و مطلب خب تا حدودی می‌تواند به آن مشکل و به آن قضیه کمک کند.

اشکال مختلفه کل عالم هستی در آن حقیقت مجردة خودش

اگر در نظر رفقا باشد در سابق در مسئله ربط بین حادث و قدیم و ارتباط بین مجرد و ماده من تا حدودی صحبت کردم و عرض کردم که اصلاً ماده‌ای وجود ندارد یعنی کل عالم هستی در آن حقیقت مجردة خودش به اشکال مختلف و به صور مختلف درمی‌آید که اعلیٰ مراتب علیّت عبارت از همان مقام واحدیت است که آن وجود منبسط و بسیط در مقام واحدیت به صور کلیه و در آنجا همان‌طور به مراتب مختلفه [درمی‌آید] حالا فلاسفه به عقول عشره [تعبیر] کردند ولکن در شرع و در عرفان به تعبیر مختلفه‌ای از آن عوالم ترسیم شده:

جبروت، لاهوت، ملکوت، ملکوت اعلیٰ، ملکوت اوسط، ملکوت اسفل که در همان ملکوت اسفل به عالم مثال برمی گردد که مثال منفصل و متصل داریم بعد آن مثال دو قسم است؛ یک مثال عین همان صورت مثالی است در این عالم که عالم ماده است همان صورت مثالی برای ما هست که ما آن را در خواب می بینیم. فرض کنید زید به هر شکلی که باشد آن صورت را ما در آن مثال می بینیم. این را می گویند: مثال اسفل. مثال دیگری است که حقایق این صورت بر آن صورت منعکس است و ممکن است یک شخص به صورت آدمی باشد ولی مثال اوسط یا مثال اعلیٰ یا مثال اکبر او به صورت خنزیر است! در ظاهر فرد زیبایی باشد ولی در مثال اعلیٰ بسیار فرد قبیح و زشت است. آن حقایق باطنی افراد در آنجا به صورت درمی آید.

یک کسی نقل می کرد می گفت که فلانی را در خواب دیدم که رفته بود عمل کرده بود و من تعجب کردم از اینکه شکلش به این کیفیت بود پس چطور مثلاً الآن به این شکل است! فردا که با او تماس گرفته بود فهمیده بود که ایشان دو سه روز پیش رفته و

چهره خودش را عوض کرده و عمل کرده است!
حتی عوض کردن چهره هم دارای صور مثالی است
و این طور نیست که هر کسی صورت مثالی اش همان
خلقت اوّلی باشد که از مادر متولد شده است. هر
آنی که در این عالم ماده می‌گذرد در همان آن
صورت مثال اسفل آنها همان است که در آن آنها
هستند ما الآن بیرون بودیم آمدیم وارد اطاق شدیم و
صورت مثال اسفل ما تا وقتی که در منزل بودیم همان
وجود منزل ما بود وقتی خارج شدیم به همان کیفیت
بود سوار ماشین شدیم آمدیم تمام اینها صورت مثال
را با خودش آورده وارد مدرسه فیضیه و وارد اطاق
شد. در تمام این موارد همراه با ما صورت مثالی
است در مدرس هم که هستیم در همین جا صورت
مثالی هست این صورت مثالی همین هست که ما در
آن هستیم و اگر تغییر پیدا بکنیم آن هم تغییر پیدا
می‌کند البته او اول تغییر پیدا می‌کند بعد این تغییر
می‌کند، اشتباه نشود! او نسبت به این جنبه علی دارد
از نظر رتبی نه زمانی، لذا آن صورت مقدم است و
ممکن است که فردا شما صورت‌هایی را ببینید، فردا

هنوز تحقق خارجی پیدا نکرده ولی شما وجودش را می بینید و فردا که می شود می بینید که این مسائل همه انجام شده است. پس این علت برای او نیست بلکه او علت برای این است منتها مشروط به تدریجی الزمان بودن و در بستر و ظرف زمان قرار گرفتن.

وقت اداء نماز شب اول قبر!

آن وقت دیگر اینجا خیلی از روایات توجیه می شود؛ من باب مثال نماز شب اول قبر که همان نماز وحشت باشد. این نماز وحشت اصلاً شأن نزولش چه وقتی است؟ آیا همان شبی است که دفن می کنند یا آن شبی است که این شخص فوت کرده است؟! آن شبی که دفن می کنند نیست آن شبی که این شخص فوت می کند همان شب نکیر و منکر به سراغش می آیند حالا اگر یک جنازه را یک سال روی این مدرسه فیضیه بگذارند آیا نکیر و منکر پایشان را در مدرسه نمی گذارند و منتظر هستند تا دفن شود؟! پس این دیگر از حساب و کتاب راحت است؟! دیگر هر کسی وصیت کند هیچ وقت مرا دفن نکنید و در پشت بام بگذارید نکیر و منکر و اینها که می گویند، فقط در زیر زمین کار دارند و بالای زمین کار ندارند.

نه! آقا این طوری نیست برای آنها بالای زمین و پایین و وسط یکی است و تفاوتی نمی کند! تا طرف بمیرد آنها یا با گرز یا اینکه با گل و ریحان و اینها بلند می شوند و سراغ آدم می آیند و به لباس و اینها هم کاری ندارند، به هیچ چیزی کاری ندارند، اگر با یک عمامه این قدری هم در قبر بروی آنها می آیند می نشینند حالت چطور است. امام و پیغمبرت را برای ما بگو و خدایت را برای ما بگو! دیگر آنجا حضرت آقا و آیه الله همه پی کارش می رود تمام اینها ﴿كَسْرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحُوبُ سَبْهُ الظَّمِّ ۗ إِنَّ مَاءً﴾^۱ می رود و طرف فریداً و حیداً منتظر است ببیند که عاقبت کارش و نتیجه اعمالش در این دنیا چه بود؟! آنها سرشان کلاه نمی رود! خدا به داد برسد!

امکان تقدم و تأخر در اداء نماز وحشت

حالا فرض کنید یک نفر نماز وحشت را دو روز به تأخیر انداخت یا اینکه این نماز وحشت را زودتر خواند در حالی که هنوز شخص در سكرات هست و

۱. سوره نور (۲۴) آیه ۳۹. امام شناسی، ج ۱۸، ص ۳۱۷:

«مانند سرابی است در زمین هموار که شخص تشنه آن را آب پندارد.»

این تصور کرد که او فوت کرده و به او گفتند و آمد
نماز وحشت خواند. آیا این نماز وحشت دیگر تأثیر
ندارد؟! طرف هنوز نمرده است! تا نمرده این نماز
وحشت را برای چه کسی می‌خواهد بخواند؟! هنوز
وقتش نشده مثل اینکه شما نماز را قبل از وقت
بخوانید مجزی نیست و بعد که متوجه بشوید این
نماز قبل از وقت خوانده شده باید اعاده یا قضاء
کنید. بله، اگر آخر وقت باشد و به اندازه یک رکعت،
در آنجا اجازه دادند و نماز را مجزی می‌دانند و الاً
نماز قبل از وقت مجزی نیست نماز بدون طهارت
مجزی نیست. هیچ‌کدام مجزی نیست. نماز قبل از
فوت چطور می‌شود؟! یا نمازی که بعد انسان
می‌خواند؛ مثلاً یک هفته بعد طرف متوجه می‌شود
که شخصی مرده است می‌گوید: حالا دیگر وقتش
گذشته است و دیگر فایده ندارد. نه، همه اینها فایده
دارد. چرا فایده دارد؟! چون آن چیزی که به آن میت
می‌رسد، در حقیقت فعل ظاهری و مادی او نیست
بلکه همان حقیقتی است که آن حقیقت و آن واقعیت
مثالی است که او برای میت مفید است و در آن دنیا
ملائکه با مثال میت کار دارند، نه با بدن ظاهری که

شصت کیلو یا هفتاد کیلو بوده و در قبر گذاشتند، با او کاری ندارند. آنچه را که با او کار دارند و از او سؤال و جواب می‌کنند عبارت از نفس اوست.

بنابراین آن روح و آن حقیقت مثالی به آن نفس می‌رسد و چون آن نفس در عالم ثابتات هست و زمان برای تغییر و تحول آن دخالت ندارد بنابراین آن نمازی که انسان می‌خواند آن حقیقتش ملصق به عالم مثالش می‌شود و الصاق این حقیقت نماز به مثال او در زمان نیست پس چه قبل بخواند ملصق می‌شود، چه بعد بخواند ملصق می‌شود، چه در هنگام دفن بخواند باز ملصق می‌شود بدون یک ثانیه کم و زیاد که آن را که بعداً خوانده دیرتر ملصق می‌شود از آن نمازی که در شب اول قبر خوانده یا آن که زودتر خوانده زودتر ملصق می‌شود به طوری که اگر کسی چشمش را باز کند و به این سه مرتبه نظر کند نمازی که یک هفته قبل از فوت خوانده شده و نمازی که در هنگام دفن و نمازی که یک هفته بعد از فوت خوانده شده هر دو را در یک رتبه می‌بینید، نه کم و نه زیاد. این برای چیست؟ این به خاطر همان حقیقت

ثابتی است که آن حقیقت ثابت در عالم مثال هست و آن ارتباطی با فعل ندارد. بلکه آن حقیقت ثابت‌های که در عالم مثال هست از نقطه نظر وجود خارجی و از نظر وجود خارجی بسته به شرایط زمان صورت خارجی‌اش یا زود است یا دیر است یعنی اعمال علیت مشروط به شرایطی است که آن شرایط باید محقق بشود تا این علیت در خارج تحقق پیدا بکند و همان شرایط باز هم مشمول همان صورت مثال در آن عالم است.

نبودن ماده در قبال مجرد

همین مسئله را ما در مورد ارتباط بین ماده و مجرد داریم و اگر این مسئله را ادراک کنیم مطلب کم‌کم به کیفیت ربط بین ماده و مجرد نزدیک می‌شود که آنچه در عالم هست آن عبارت از حقائق مجرد است و اصلاً ما چیزی به نام ماده که در قبال مجرد است نداریم. صورت اشیاء خارجی به نحوی است که ما تصور خلاف و تصور تفاوت را می‌کنیم چطور اینکه در عالم مثال وقتی که شما خواب می‌بینید، چطور می‌توانید کارهایی را انجام بدهید که آن کارها را در عالم ماده نمی‌توانید انجام دهید. چرا؟ چون

خصوصیت بدن مثالی از یک جهت با بدن مادی
سنخیتی که دارد آن سنخیت عبارت از شکل، قیافه،
حرکات، سکناات و تا حدودی کارهایی را که خب
انسان در این عالم و با این وضع و با این کیفیت
می تواند انجام دهد. همین را شما در عالم مثال هم
مشاهده می کنید. وقتی که می بینید یک شخصی
فوت کرده - برادر، پدر، مادر یا رفیق - وقتی می آید
با شما صحبت می کند همان طوری که در این عالم
صحبت می کرد قیافه اش همان است حالا یا تغییر
کرده و یک مقداری جوان شده یا نه [ولی همان
است] می آید صحبت می کند و می خندد
همان طوری که در اینجا می خندید. دندان دارد
همان طوری که در اینجا دندان داشت. دستش را
حرکت می دهد همان طوری که در اینجا و این عالم
دستش را حرکت می داد. تمام کارهایی را که در این
عالم می کرد شما می بینید در آنجا مشغول انجام دادن
است. صحبت می کند و اخبار می دهد که من از
فلانی قرض دارم و اینجا گیر هستم برو قرض من را
بپرداز. شما هم اصلاً اطلاع ندارید بعد که می روید

تحقیق می کنید می بینید بله، یک چکی پیش او داشته
یک چیزی قرض کرده بعد حالا می بیند آنجا گیر
است خب این یک چیزی است که دیگر چشم بندی
نیست. چشم بندی آن چیزی است که واقعیت ندارد.
می روید می گوید که قرض دارد، بعد طرف می گوید
که حالا بخشیدم یا اینکه می گوید: بده. می دهید و او
هم آن طرف راحت می شود و مسئله اش تمام
می شود. از این نقطه نظر با آنچه که قبل از فوتش
انجام می داد شما می بینید سنخیت دارد ولی از
آن طرف می گوید: بیا دستت را بده باهم برویم.
دستت را می گیرد یک دفعه می بیند که از یک شهری
به شهر دیگر رفتید این دیگر چیزی است که شما
می بینید با اینجا سنخیت ندارد.

یک قضیه ای را دو نفر از دوستان تعریف کردند
یعنی عجیب بود وقتی که برای من تعریف کردند
دیدم که عجب یک قضیه و یک خواب و رؤیا برای
دو نفر واقع شده و هر دو مثل هم گفتند که ما هر دو
در یک مجلسی بودیم حرکت کردیم و از آن مجلس
بیرون آمدیم و رفتیم وارد یک میدانی شدیم. نور
می آمد و در آن میدان که بودیم گوی های متفاوتی

وجود داشت دور ساختمان‌های قدیم گوی بود،
گاهی اوقات بالای میدان‌هایش یک چیز گنبد شکل
می گذاشتند و درست می کردند. می گفت: نور
می آمد و به این گوی می خورد و وقتی که به این
گوی می خورد این گوی شروع به حرکت کردن
می کرد و وقتی که نگاه می کردیم می دیدیم که این
گوی هم دارد به این طرف حرکت می کند و هم دارد
به آن طرف حرکت می کند، هم دارد به بالا حرکت
می کند و هم دارد به عکس حرکت می کند.

این چطور ممکن است؟! اینجاست که دیگر یک
تفاوت‌هایی هست که شما الآن نمی توانید تصور
کنید! آیا می توانید؟! تصور کنید بینم! آیا ذهن شما
می تواند یک هم چنین شکلی را در ذهن درست کند
که در عین اینکه این دارد به سمت چپ می گردد
در عین حال به سمت راست بگردد؟! این فقط یک
تصور مبهم است ولی او در واقع این قضیه را می بیند
و آن دیگر تصور مبهم ندارد، دیوانه هم نشده و الآن
آن حالتی را که در خواب دیده - عجیب اینجاست -
الآن نمی تواند در فکر بیاورد! خودش می گفت که

نمی‌شود در فکر بیاورم ولی به نفس اگر بخواهم برگردم یعنی به خیال بخواهم برگردم می‌بینم این قضیه در آنجا انجام می‌شود و این خیلی مسئله است. حالا این تازه یک رتبه بسیار پایین قضیه است، آن وقت انسان در آنجا وقتی که این مراتب را طی کند از مثال و اینها به مطالبی می‌رسد که نمی‌تواند برای ادای آن مطالب لغتی را در فرهنگ پیدا کند، اصلاً یک هم‌چنین لغتی نیست. واقعیتی را ادراک کرده است حقیقتی است که اصلاً با تمام وجود او ملموس شده و اصلاً نمی‌تواند یک لحظه آن را رها کند. اگر هزار بار برلیان بدهند نمی‌تواند آن واقعیت و آن حقیقت مدرک را رها کند و یکی از آن را به طرف مقابل بدهد ولی می‌گویند که آنچه که فهمیدی چیست؟ می‌گوید که نمی‌توانم بگویم چون لغت برای آن جعل و وضع نشده است. این دیگر آن مسائلی است که اختصاص به آن عوالم خاص خودش دارد.

اختلاف عالم ماده با مثال در عین وحدت و سنخیت

این مثالی که الان با بدن در اینجا سنخیت دارد می‌بینیم در یک مواردی باهم اختلاف دارند؛ در عین

وحدت یک اختلافاتی هم وجود دارد؛ فلانی ما
دیشب باهم - در خواب - رفتیم از آن شهر چند قدم
گذشتیم وارد یک جا شدیم بعد یک دفعه در بسته بود
از در بسته رد شدیم بعد از در بسته خارج شدیم.
مگر اینجا یک هم‌چنین چیزی می‌شود؟! چطور در
اینجا یک هم‌چنین مسئله‌ای اتفاق می‌افتد که انسان
از در بسته وارد شود و از در بسته خارج شود؟! آن
کسانی که این کارها را می‌کنند چه می‌کنند؟! به
مطلب نزدیک شدیم. آن کسی که از در بسته وارد
می‌شود آیا در بسته را باز می‌کند و سریع می‌بندد؟!

مثل آن جن که گفت: تخت بلقیس را می‌آورم

﴿أَنَا ۙ ءَاتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيَّ ۙ كَ

طَرَفُكَ﴾^۱ مثل آن سرعت می‌دهد؟! مسئله این

است؟! درحالی که ما یک دوربین می‌گذاریم و بعد

دوربین [مثل این فیلم‌هایی که سرعت آنها را آهسته

می‌کنند] آهسته می‌کنیم و نشان می‌دهد که این در

زود باز شده است یا نه؟ یا دقیق‌تر از دوربین، این

^۱ . سوره نمل (۲۷) آیه ۴۰. مه‌رتابان، ص ۳۷۶:

«من تخت بلقیس را در اینجا می‌آورم قبل از آنکه نگاهت برگردد.»

دستگاه‌ها و اشعه‌ها و امواجی که حتی یک صد هزارم ثانیه در سرعت را نشان می‌دهند می‌گذاریم! نه، دستگاه یک امر مستمر را نشان می‌دهد! در باز نشده است و در چوبی هم تبدیل به حباب و موج و اینها نشده است و ما هم که در اینجا هستیم هم تبدیل نشدیم. یک وقت ما تبدیل می‌شویم و این بدن هفتاد کیلویی، صفر گرم می‌شود، وقتی که صفر گرم شد آن وقت می‌تواند کار انجام بدهد و [جلو برود] یک وقت این است، یک وقت نه! هفتاد کیلو سرجایش هست و آن در هم سرجایش هست، پس این قضیه‌ای که اتفاق می‌افتد چیست؟! این حرکتی که الآن انجام می‌شود چیست؟! وزن گرفته شده است؟ نه. این همان مسئلهٔ ربط بین مجرد و ماده است! در قضیهٔ مجرد و ماده، وقتی که شخص از یک مانع و رادعی ...

البته مطالب دیگری گفته‌اند و شما هم شاید در کتب و اینها دیده‌اید، در مباحث طیّ الأرض و اینها مسائلی هست و مباحث مرحوم علامه و اینها هم هست. مطالبی در آن زمینه هست ولیکن به نظر می‌رسد در آن مسائل هم مواردی از تأمل وجود دارد

و مسئله شاید تفاوت داشته باشد! این قضیه‌ای که شخص از این حالت می‌آید، این قضیه چیست؟! این همان است، در عین اینکه وزن دارد در عین حال جنبه تجردی بر این وزن غلبه می‌کند. این فقط یک کار انجام می‌دهد و وزن خود را به بی‌وزنی تبدیل نمی‌کند و ماده را به مجرد تبدیل نمی‌کند و وضعیت خودش همان است، آن کاری که انجام می‌دهد [این است که] آن جنبه مثالی که آن مثال، در علیت موجب وجود خارجی ماده هست، آن جنبه مثالی این جنبه مادی و خارجی بودن را در خودش حل و هضم می‌کند و فقط مثال می‌ماند! اینکه مثال می‌ماند نه اینکه وزن از بین می‌رود، وزن هست! وزن مانع برای مجرد نیست، دوباره اشتباه نکنید! وزن و کیف مانع برای مجرد بودن نیست. هیچ‌کدام اینها مانع مجرد بودن نیست! صورت مجردیت که در اینجا تا اینجا توقف داشت، آن صورت مجردیت سرایت می‌کند و سایر عوارض را هم در خود می‌گیرد، در عین اینکه ماده است مجرد است و در عین اینکه دارای وزن است مجرد است! اگر همان وقت

دستگاه‌ها نگاه کنند، تمام شرایط و عکس‌ها یک چیز را نشان می‌دهند؛ یک امر ثابتی را نشان می‌دهند در عین اینکه امر غیر عادی اتفاق افتاده است! این امر غیر عادی اتفاق افتادن برای همین است که علت در این علیت و در این غلبه‌ای که بر نفس و قوای ماده و فیزیکی می‌کند، آن غلبه بر قوای ماده و فیزیکی به معنای تبدیل این ماده به مجرد در آن، آن است! در آن لحظه ماده تبدیل به مجرد می‌شود و وقتی که تبدیل به مجرد شد، ماده که مانع از نفوذ مجرد نمی‌شود! چه مانعی می‌تواند ایجاد کند؟! الآن چطور جرمیت این شیئی که در دست من هست مانع نمی‌شود که یک اشعه از این عبور کند؟! آدم را می‌برند و [از بدن او] عکس می‌اندازند و این اشعه عبور می‌کند، عبور نکند که عکس نمی‌اندازد! خوب باید عبور کند تا عکس بیندازد. همین انسان دارای ثقل را روی تخت می‌خوابانند و بعد هم عکسش را می‌اندازند و از او عکس برداری می‌کنند. چرا؟ آن جرم است ولی جرم لطیف است، این جرم لطیف می‌تواند از انسان عبور کند ولی انسان دردش نیاید! ولی وقتی بعضی از جرم‌ها از انسان عبور می‌کند،

انسان دردش می آید و معلوم می شود که آن [لطیف] نیست.

تلمیذ: فرمودید که ثقلش هم از بین نمی رود، وقتی ثقلش از بین نرود که نه موج می شود و نه نور می شود پس ماده مانع برای نفوذ مجرد می شود.

استاد: مانع نمی شود. خب آن هم همین طور، در عین اینکه خودش را تبدیل به مجرد می کند، آن دیوار روبه رو و آن در را هم تبدیل به مجرد می کند.

تلمیذ: چه چیزی صورت می گیرد؟ درحالی که از حیث ظاهر می بینیم که هر دو تا ثابت هستند؛ هم ماده ماده است و هم مجرد مجرد است.

استاد: وقتی که عبور مجرد شد، مجرد از مجرد عبور می کند.

تلمیذ: مفهوم مجرد در اینجا چیست؟! یعنی شکل، وزن، کم، کیف و عرض که تغییر نکرده است و تمام خصوصیات آن در هم که تغییر نکرده است، فقط ما یک فرض در عالم ذهن داریم و می گوییم که اینجا مجرد می شود، [با] این تجرد چه تغییری در اینجا حاصل شد؟!

استاد: آنچه که تجرد می کند این است که به واسطه قوه‌ای که نفس بر اعضاء و وجود خودش و خارج اعمال می کند... یک وقتی شما بدون اینکه دست به این کتاب بزنید می خواهید کتاب را از اینجا حرکت بدهید و به اینجا بیاورید، این کتاب را با دست خودتان برمی دارید و در اینجا می گذارید. این یک شکل است. یک وقتی در اینجا نشسته‌اید و همین طوری که نشسته‌اید یک دفعه این کتاب بلند می شود، در اینجا چه حرکتی انجام می شود؟! شما

که دستتان را حرکت ندادید!

تلمیذ: این تجرد است.

استاد: نه اصلاً بحث مجرد نداریم، شما اصلاً به مجرد کاری نداشته باشید! بالأخره چه عاملی در اینجا باعث می‌شود [که کتاب حرکت کند]؟! همان‌طوری که نشسته‌اید یک دفعه می‌بینید که این کتاب بلند شد و رفت و در جای دیگری قرار گرفت، آن عاملی که این کتاب را بدون عمل فیزیکی از اینجا بلند کرد [چیست]؟! بالأخره عمل فیزیکی در اینجا نیست و مسئله مسئله متافیزیکی بوده است! به‌واسطه عامل متافیزیکی چه کاری انجام گرفته است که آن کار باعث شده است یک شیء خارجی مادی تغییر مکان بدهد در حالی که هیچ عامل فیزیکی در اینجا نبوده است؟! همین مسئله در آنجا هست. یعنی چه؟! یعنی وقتی آن شخص می‌خواهد اراده کند، دو چیز را در اینجا انجام می‌دهد؛ یکی مسئله جاذبه است، خب این زمین خودش جاذبه دارد حالا یا جاذبه یا ثقل، هرچه بخواهیم بگوییم! این مسئله جاذبه را در نظر می‌گیرد، قوانین حاکم بر ماده را در اینجا در نظر می‌گیرد، ماده بودن این را در نظر می‌گیرد و ثقلش را در نظر می‌گیرد، آن کاری را که می‌خواهد انجام بدهد این است که به‌واسطه نفس خود در مثال

این کتاب تصرف می کند، نه در خود این کتاب! تمام اشکال ما این است که خیال می کنیم این چیزی که الآن سیصد گرم وزن دارد تغییر می کند، نه! وقتی که به کتاب نگاه می کند، به مثال کتاب نگاه می کند. مثال کتاب ماده است یا مجرد است؟! مجرد است. همین که به او نگاه کرد، در نفس، مثال را از اینجا برمی دارد و در آنجا می گذارد! مثال که برداشته شد، کتاب هم برداشته خواهد شد. قضیه این است.

تلمیذ: پس مسئله، عبور نشد. مثلاً این دفتر جرم دارد ...

استاد: عبور یعنی همین؛ این از آنجا به اینجا آمد.

تلمیذ: اینجا مانع مادی نداریم، مثلاً این ماده است و این انگشت من هم ماده است و این می خواهد داخل این برود.

استاد: این کسی که می خواهد این عمل را انجام

بدهد دو مسئله را در نظر می گیرد؛ اول مثال خودش

است که عرض کردم وجود خودش را تحت آن مثال

حل می کند و دیگر ماده اثر خودش را در ماده بودن

ندارد، نه اینکه ماده نیست! ماده دارای آثار مختلفی

است؛ سایه و وزن دارد، همه اینها را دارد. یکی از

آثار ماده تزاخم است، تزاخم دو جرم در اینجا وجود

دارد و فقط آن تزاخم بین دو جرم را برمی دارد!

چطور برمی دارد؟! یعنی آن مثال او می آید و با آن

قدرتی که در مثال هست و آن قدرت در اینجا اعمال نمی‌شود ...

آیا در خواب دیده‌اید وقتی که - خیلی‌ها در خواب دیده‌اند و در خواب این مسئله برای خیلی‌ها اتفاق افتاده است و شما هم باید دیده باشید - با یک نفر صحبت می‌کنید، در همان حال که دارید صحبت می‌کنید یک دفعه آن شخص رفیق دیگرتان شد و صورتش تغییر پیدا کرد؟! همان شخص است و رفیق دیگرتان می‌شود! بعد یک مدت دیگر می‌گذرد و دوباره سر جای اول برمی‌گردد و بعد حالا هردو یکی هستند؛ یعنی هم آن [شخص] است و هم [شخص] دیگری است! خیلی اتفاق افتاده است. همین مثالی که برای این گوی زدم خودش مثال جالبی است. حرکت از نقطه چپ مناقض حرکت از نقطه سمت راست است! اگر حرکت از ناحیه چپ باشد، امتناع عقلی دارد بر اینکه بخواهد در نقطه مقابل بگردد! اگر بخواهد در ناحیه مقابل بگردد، امتناع عقلی دارد که بخواهد بر یک حرکت ضد خودش که حرکت به فوق است تعلق پیدا کند ولی درعین حال شما همین مسئله را در عالم مثال

می بینید. چرا؟! چون قانون در عالم مثال قانونی است که با خود آن عالم ارتباط دارد و آنچه را که در این عالم هست مربوط به این عالم است! چه موقعی می شود که قانون این عالم تحت تأثیر مثال قرار بگیرد؟! وقتی که مثال از نقطه نظر اراده و اشراف بر ماده، ماده را از شرایط ماده بودن بیرون بیاورد! وقتی از شرایط ماده بودن بیرون آورد در عین اینکه ماده ماده است، دیگر آن تزاخم با ماده را از دست می دهد و از در بسته و دیوار وارد می شود! خودش و دیوار را لطیف نمی کند بلکه فقط بین این ماده و آن ماده که تصادم در تقابل هست، این تصادم را برمی دارد و هردو را باهم یکسان می کند.

تلمیذ: اراده مؤثر است یا نه؟!!

استاد: نباشد که اصلاً چیزی انجام نمی شود!

تلمیذ: در خواب که اراده نیست.

استاد: چرا اراده نیست؟! آن هم اراده است و

اراده صورت مثالی است.

تلمیذ: بدون اختیار در خواب راه می رود.

استاد: همان که می رود اراده می کند، حتماً لازم

نیست که با اراده کوه بکند!

همین که از یک جا به جای دیگر حرکت می کند،

اراده می کند که می رود.

تلمیذ: با بدن مثالی دارد حرکت می کند؟ آنان

استاد: بله، منتها اراده به بدن مثالی تعلق می گیرد.

تلمیذ: این نشست و برخاست هم همین طور است؟!!

استاد: بله، این هم همین طور است.

تلمیذ: از نظر فلسفی اثبات می شود یا اینکه شهودی است؟!!

استاد: از نظر فلسفی بالأخره اینها تأییدات و

مقارناتی است. إن شاء الله از نظر فلسفی هم در بحث

تجرد می آید منتها خب کیفیت اثباتش مسئله است

که تا چه حد انسان توانسته باشد این قضیه را هضم

کرده باشد.

تلمیذ: با کمک شهود است.

استاد: واقعیتش که باید شهود باشد شکی در آن

نیست منتها در تقریب به ذهن یک مطلبی هست.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد